

عرب خود را آقا میدانست و معتقد بود که او برای آقایان و دیگران برای بندگی خلق شده‌اند، و از آن رو در صدر اسلام، سایر کارها بخصوص صنعت و تجارت و زراعت بدست غیر عرب افتاد، و عربها فقط و فقط فرمانروا و حکمران بودند، بامور سیاسی می پرداختند و این مثل میان عرب پدید آمد که معلم و جولا و بافنده احمق است. چه ذمی‌ها بیشتر بآن کار مشغول بودند. روزی عربی با غیر عرب (مولی) برای رفع اختلاف نزد عبدالله بن عامر و الی عراق رفتند، مولی گفت: خداوند امثال ترا از میان ما بردارد. عرب گفت: خداوند امثال ترا میان ما زیاد کند و چون حکمت این گفتار را از عرب پرسیدند در پاسخ گفت: چه بهتر که امثال آن زیاد شود تا کوچه‌های ما را جاروب کنند و چکمه‌های ما را بدوزند و برای ما پارچه بیافند.

عربها جز شعر و تاریخ به علم دیگری توجه نداشتند و آنرا از این جهت می‌آموختند که لازمه سیادت و پیروزی میدانستند و حساب و دفتر داری و نامه نگاری را نیز کار پستی می‌شمردند و ذمیان و موالی را بآن کار می‌گماشتند، و بدان جهت در زمان بنی امیه کاتبان و محاسبان غیر عرب بودند، زیرا عربها حساب و کتاب نمی‌دانستند.

و چون در زمان معاویه، موالی (مسلمانان غیر عرب) زیاد شدند معاویه از کثرت آنان بهراس افتاد، که مبادا تولید زحمت کنند، و بنظرش که تمام موالی یا بعضی از آنان را بکشد، اما پیش از آنکه فکر خود را عملی سازد با یاران خویش مشورت کرد و بآنان چنین گفت: «می بینم که شماره موالی فزونی یافته و بیم آن می‌رود که بر عرب بتازند، اینک پندارم، که بهتر آن است بخشی از آنانرا بکشم و بخشی را برای راهسازی و خرید و فروش در بازار نگاهدارم.»

سمره ابن جندب این رأی معاویه را پسندیده، اجازه خواست خود این وظیفه اخلاقی را انجام دهد اما احنف بن قیس برخلاف نظر سمره اظهار عقیده کرده گفت: «این کار خطاست، اینها درهمه چیز با ما شریک شدند و ما آنها را با خود شریک ساختیم برادران مادری، و دائیهای ما و زاد کرده‌های ما هستند و کشتن آنان روا نیست.»

معاویه فکر احنف را پسندید و از کشتن آنان چشم پوشید. از همین جریان میتوان نظر اعراب را نسبت بدیگران دانست که خلیفه مسلمین ناگهان بفکر میافتد

هزاران مردم مسلمان را بگناه عرب نبودن مانند گوسفند سر ببرد و هیچ عیبی در این عمل نمی بیند.

آری عربها از باده غرور سرمست شدند چه که در ظرف ده بیست سال از شتر چرانی به سلطنت رسیدند و مانند رومیان خود را برتر از دیگران میپنداشتند و تصور کردند همیزاتی در آنان هست که در دیگران نیست و اتفاقاً پاره‌ای از ملل فرمانروای امروز نیز همان پندار را دارند و خود را برترین ملل روی زمین میدانند. بقدری عربها راجع به برتری خویش دچار توهم گشتند که پنداشتند مزاج و بدن آنان واقعاً نیروی فوق العاده دارد و از آنرو میگفتند که زن قرشیه تا شصت سالگی بارور میشود، وزن عرب تا پنجاه سالگی حمل بر میدارد و زن و مرد عرب، هیچگاه گرفتار مرض فلج نخواهند شد. فقط اگر فرزندان آنان با زنان رومی و بلغاری و مانند آن هم بستر گردند ممکن است اولادی که از آن زنان بیار آید دچار فلج شوند و بهمین جهت در زمان بنی امیه بحفظ نژاد خود میکوشیدند و با غیر عرب آمیزش نمیکردند، و کارهای مهم دینی (مانند: داوری قضاء) را بغير عرب نمیدادند، و میگفتند: که جز عرب کسی شایسته داوری (قضاء) نباشد و خلافت را بر سر کنیز (غیر عرب) حرام میکردند اگر چه پدرش قرشی باشد و بهمین نظر همینکه یزید بن علی بن الحسین (۱) دعوی خلافت نمود هشام بوی چنین نگاشت: شنیده‌ام هوای خلافت سردازی، تو که مادرت کنیز است، چگونه میتوانی چنین مقامی را دارا شوی، در صورتیکه مادرا و از شاهزادگان ایران بود؛ با این حال در سال ۱۰۱ هجری یزید بن ولید اموی با آنکه مادرش کنیز بود؛ بخلافت رسید؛ عربها عربی را که مادرش عرب نبود همچین (۲) میخواندند و هیچگاه بغير عرب دختر نمیدادند گرچه طایفه عروس از پست ترین طایفه‌های عرب و طایفه داماد از بالاترین طایفه‌های غیر عرب بود، چنانکه موقعی یکی از دهقانهای (مالکین) ایران بخواستگاری زنی از طایفه باهله رفت؛ آن زن که در یکی از کاخهای ترکان میزیست پیشنهاد دهقان را پذیرفت؛ در صورتی که قبیله

۱- ظاهراً مقصود جرجی زبدان از یزید بن علی (یزید فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام میباشد) چه مادر حضرت سید سجاد شاه زنان دختر بزرگ کرد آخرین پادشاه ساسانی بوده است.

۲- همچین در لغات عرب بمعنای نا اصل است. مترجم

باهله از پست‌ترین قبایل عرب می‌باشد عرب‌ها زن دادن بغیر عرب‌ها را یکنوع بردگی میدانستند داستان مسلمة در صدر اسلام بهترین دلیل بر آنست که عرب‌ها خود را برتر از دیگران میدانستند. خلاصه اینکه کار غرور و خود پسندی اعراب در زمان بنی امیه بحدا فراط رسید، زیرا تا اثر تعلیمات اسلامی راجع بمساوات مسلمانان از میان رفته بود و بنی امیه در خوار شمردن مسلمانان غیر عرب افراط می‌کردند. آنان نیز بانتقام برخاستند و با آل علی و خوارج و غیره یعنی دشمنان بنی امیه همدست شدند و ادعاهای عرب را رد کردند و در نتیجه دسته‌ای بنام شعوبیه پدید آمد که آشکارا بر ضد برتری عرب اقدام می‌کردند؛ و دلیل و برهان می‌آوردند. البته در زمان بنی امیه اقدامات آنان پنهانی بود و پس از آن (در زمان عباسیان) علناً بترویج مرام خود کوشیدند بخصوص بعد از جنگ امین و مأمون که عرب‌ها ضعیف گشتند و تفصیل آن خواهد آمد.

آثار بنی امیه در اسلام

دولت اموی برای برتری عرب و حفظ نژاد عرب بسیار میکوشید و دفتر مخصوصی برای ثبت نام نوزادان خارج شامات و غیره ترتیب دادند. در زمان خلفای راشدین حکومت اسلام

حکومت مذهبی بود و در زمان امویان دولت سیاسی شد و شمشیر و تعصب بجای عدل و پرهیزکاری بمیان آمد. بنی امیه برای انتشار زبان عربی در ممالک وسیع اسلامی اقدامات مهمی کردند، از آن جمله دیوانهای (دفاتر) دولتی را از قبطی و رومی و فارسی بزبان عربی منتقل کردند، و مصر قبطی و شام رومی و عراق کلدانی یا نبطی را تدریجاً بممالک عرب تبدیل نمودند. بقسمی که اکنون آن ممالک جزء بلاد عرب محسوب میشود و اگر ترك یا اروپائی یا غیره باین ممالک در آید و فرزند پیدا کند نسلش عرب محسوب میشود.

عرب در زمان بنی امیه بهمان خشونت و سادگی پیشین باقی ماند. خلفای اموی فرزندان خود را میان اعراب بدوی میفرستادند تا زبان عربی را نیک بیاموزند و عادات و رسوم ایلاتی را فراگیرند. بسیاری از عادات بدوی جاهلیت در زمان بنی امیه شایع بود و مثل آن ایام با یکدیگر مشاعره و مفاخره و مباحله (یکدیگر را نفرین کردن) می‌کردند، و در مجامع عمومی اشعار میسرودند، و راجع بایام جاهلیت، و جنگها

وصلحها سخنوری داشتند، در بیرون بصره در محلی موسوم بمرید در مواقع معین برای سخنوری و مشاعره، جمع میشدند و در حقیقت، آنجا هم مانند بازار عکاظ ایام جاهلیت بود. علماء و شعراء و گویندگان عرب حلقه حلقه در مرید گرد میآمدند و از گذشته خود صحبت میداشتند و همانطور که شترچرانها در آنجا حلقه (محفل) داشتند. (فرزدق شاعر مشهور) و هم نشینان او نیز حلقه‌ای تشکیل میدادند، و همین نشست و برخاستها و آمد و شدها، و گفتگوها، تعصب آنها را بر روزگار پیش از اسلام بر میگرددانید. عربها در زمان بنی امیه به منتهای قدرت و بزرگواری رسیدند و در سراسر جهان پراکنده شدند، و در هیچ دوره‌ای مثل دوره بنی امیه عزت و اقتدار نیافتند.

عرب پیش از اسلام، تعصب وطنی نداشت، چه که دارای وطن معینی نبود تا از آن دفاع کند، و معمولاً با گله و رمه خود از این زمین بآن زمین کوچ میکرد، اما پس از اسلام عرب ممالکی را فتح کرد و شهرهائی ساخت و در آن اقامت نموده از آن حمایت و دفاع میکرد، و این همان است که ما آنرا تعصب وطنی مینامیم.

تعصب وطنی در زمان بنی امیه

عرب کم کم شهر نشین شد و در آغاز آن قصد رانداشت، اما بمقتضیات طبیعت تدریجاً از بیابان بشهر رو آورد. در ابتدا، عربها مانند چادر نشینان زمان جاهلیت بازن و بچه و گاو و گوسفند، در اطراف شهرهائی که فتح میکردند، خیمه و خرگاه میزدند و میکوشیدند که از مدینه دور نشوند، عمر آنان را از کشت و کار باز میداشت و در واقع آنان را از شهر نشینی منع میکرد، زیرا مایل بود همیشه پابر کاب باشند و زندگانی آسوده شهری آنها را از کارزار باز ندارد لذا عربها در اردو گاهای اطراف شهر میماندند، همانطور که امروزه سپاهیان بیگانه وارد شهرها نمیشوند و در اطراف شهرها بنام پادگان (حامیه - رابطه) اقامت میکنند. مسلمانان در زمان راشدین چند دسته بودند و هر دسته‌ای در کنار یکی از شهرهای بزرگ چادر میزدند، و این دسته‌ها را جند (سپاهی) میگفتند. سپاهیان شام چهار دسته بودند و در کنار چهار شهر دمشق - حمص - اردن - فلسطین اقامت داشتند و بهمان جهت آن ممالک را اجناد (جمع جند) میخواندند. سپاهیان عراق در کنار فرات (کرانه مجاور راه مدینه) در دو نقطه اقامت داشتند، این

شهر نشین شدن عرب پس از فتح

دو محل بعداً بصره و کوفه شد. سپاهیان مصر در دامنه کوه المقطم کنار نیل جا داشتند و بعداً آن محل شهر فسطاط شد. عربها (مسلمانان) بازن و بچه در آن چادرها بسر میبردند و با مردم بومی آمیزش نمیکردند. هنگام بهار اسبان خود را بچراگاه میفرستادند و دسته‌ای از بندگان و بردگان با گروهی از بزرگان را با ستوران روانه میکردند و پس از چرائیدن ستوران بچادرهای خود بر میگشتند و در واقع بهمان حال سلحشوری و چادر نشینی دوره جاهلیت بودند اما دولت و حکومتی از خود داشتند که مرکز آن مدینه بود و موقع لزوم با آنجا مراجعه میکردند.

تا زمان بنی امیه وضع چنین بود در آن هنگام بنی امیه شام را بر حجاز ترجیح دادند و از مدینه چشم پوشانده در شام وطن کردند. سایر عربها هم شهرهای دیگر را برگزیدند و سفارش عمر را فراموش کرده زمین و ملک و باغ و مزرعه تهیه کردند، و اردوگاههای آنان بشهرهای مهمی مانند: بصره - کوفه - فسطاط قیروان تبدیل شد. این شهرها را خود عربها ساختند ولی عده‌ای از عربها در شهرهای بومی مصر و شام و عراق و ایران و غیره توطن کردند و مانند سایر مردم شهر نشین بزراعت و تجارت و کسب و کار صنعت پرداختند.

اشتغال عرب بکسب و کار و زراعت و تجارت، پس از مدتی شروع شد، چه که در صدر اسلام از غنیمت‌های جنگی استفاده میکردند و در هر جا بودند سهم آنان از غنائم ایصال میگشت، چنانکه اهل مدینه از غنائم عراق و اهل شام از غنائم جاهای دیگر بهره داشتند. در اواخر دوره راشدین عربها کم کم شهر نشین شدند و مردم هر شهر و دیاری در آمد شهر و دیار خود را برای خود میخواستند. این وضع بر مردم مدینه گران آمد، زیرا آنها از درآمد کشور عراق و غیره زندگی میکردند، عثمان که شکایت آنانرا شنید زمینهای حجاز و یمن را بجای اراضی و مزارع عراق بمردم مدینه واگذار کرد.

قسمتی از تعصب سکنه شهرها بواسطه عقاید سیاسی آنان بود و نخستین اختلاف سیاسی که میان مردم دو شهر اسلامی واقع شد در زمان عثمان بود، که اهل کوفه و شام با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. پس از قتل عثمان این اختلاف شدت یافت و علی

تعصب و رزیدن
شهرهای اسلامی
نسبت به یکدیگر

و طلحه و زبیر و معاویه (مدعیان خلافت) در هر شهری از شهرهای اسلامی پیروانی داشتند که از آنان دفاع میکردند، اهل شام با معاویه بودند چه معاویه و جمعی از قریش در شام میزیستند، اهل مدینه (انصار) و مردم مصر هواخواه علی بودند، مردم کوفه از زبیر و مردم بصره از طلحه حمایت داشتند، پس از جنگ جمل (۳۶ هجری) و قتل طلحه و زبیر و مردم عراق نیز با علی همدست گشتند و مردم شام با معاویه ماندند. بعد از جنگ صفین و خدعه عمرو عاص (۳۷ هجری) معاویه بر مصر دست یافت و عمرو عاص را والی مصر



ابن سینا در حضور فرماندار اصفهان

ساخت و دست علی از مصر کوتاه شد. در سال ۴۰ هجری کشته شد، پس از اندی پسرش حسن در گذشت و فرزند دیگرش حسین (بعد از مرگ معاویه و خلیفه شدن یزید) از مردم عراق کمک خواسته بدان دیار رهسپار شد. و مردم حجاز با عبدالله بن زبیر بیعت کردند و در نتیجه حجاز طرفدار ابن زبیر و عراق طرفدار حسین و شام و مصر طرفدار معاویه بودند.

همینقسم سایر ممالک و شهرهای اسلامی بنا بمقتضیات هواخواه یک خلیفه یا پیشوا میشدند و بتدریج دارای ممیزات و صفات مخصوصی گشتند، که از یکدیگر ممتاز بودند. مثلاً روزی معاویه از ابن الکواء پرسید که مردم شهرها را برای من شرح بده - ابن الکواء گفت : مردم مدینه از مردم هر جای دیگر برای شراقت آماده تر هستند و در این حال از دفع شرعاجز تر از همه کس میباشند . کوفیان دسته دسته میآیند تا تک میروند ، مصریان زودتر از هر کس دنبال شرمیروند و زودتر از هر کس هم پشیمان میشوند ، مردم شام از پیشوای خود بهتر از سایر مردم شنوائی دارند و دیرتر از هر کس فریب میخورند .

مردم هر شهری هدف مخصوصی داشتند ، که ما آنرا بتعصب وطن تعبیر کردیم ، و البته تعصب وطن غیر از تعصب نسبی میباشد ، چه بسا که مردم چند قبیله در یک شهر مثلاً کوفه یا دمشق یا بصره گرد میآمدند و با آنکه از چند طایفه بودند همگی اهل یک شهر و دارای یک مرام سیاسی میشدند و این جریان در زمان بنی امیه شدت داشت ، که چندین قبیله ای در شهری جمع گشته هر قبیله ای در یک کوی منزل میکردند . مثلاً در شهر بصره پنج قبیله بودند از اینقرار : ازد - تمیم - بکر - عبد القیس - اهل عالیه (مقصود از اهل عالیه تیره های قریش و کنانه و ازد و بجیله و خثعم و قیس و تمام عیلان و مزینه است) و شهر بصره از آنرو به پنج قسمت تقسیم میگشت و با اینوصف تمام اهل بصره دارای یک مرام سیاسی بوده اند و سایر شهرهای دیگر نیز چنان بودند .

همینکه در شهر با یکدیگر میجنگیدند هر قبیله ای با قبیله خود که در شهر دیگر بود میجنگید ، مثلاً در جنگ جمل که میان بصره و کوفه جنگ بود ، قبایل یمن مقیم بصره با قبائل یمن مقیم کوفه جنگ کردند و قبایل مضر با مضر و ربیعه با ربیعه روبرو شدند . در جنگ صفین معاویه سردسته شامیان و علی پیشوای عراقیان بود و چون کارزار در گرفت علی راجع بسپاهیان شام تحقیقات نموده و همینکه نام و نشان آنان را دانست هر قبیله را مقابل قبیله خود بجنگ فرستاد از دراب جنگ ازد و خثعم را بجنگ خثعم روانه کرد . اگر قبیله ای در عراق بود . که تیره ای از آن در عراق مقیم نبود ، از اینرو میتوان پی برد که تعصب قومی بکلی از بین رفته و بتعصب وطنی (شهری) مبدل شده بود زیرا

منافع مادی آنان چنان اقتضاء میکرد که برای آسایش خویش با برادران خود بجنگند و البته شماره مردم شهرها و شماره قبایل مقیم آن شهر، با عزل و نصب و آمد و رفت امراء و خلفاء تغییر میکرد و بیک حال باقی نمی ماند، و هدف و مرام آنان نیز بهمان نسبت عوض و بدل میشد، همانطور که در گذشته برای پول و جاه و مقام، قبیله ها با هم می جنگیدند در دوره بنی امیه مردم شهرها بجنگ یکدیگر میرفتند، مشهورترین این داستانها در صدر اسلام اختلاف و کشمکش مردم بصره و کوفه است زیرا در زمان علی و خوارج بصره طرفدار عثمان، و کوفه طرفدار علی، و شام طرفدار امویان، و جزیره خارجه و حجاز تابع سنت بود و با تغییر اوضاع سیاسی وضع و مرام مردم این شهرها نیز تغییر می یافت. در نتیجه اسلام بهیئتها و اجتماعات متعدد تقسیم شد از اینقرار:

۱ - در ابتداء جامعه نسبی و قومی مانند اعراب مصر و یمن.

۲ - جامعه وطن مانند اعراب مصر و عراق و شام.

۳ - جامعه مذهب مانند سنی - شیعی و معتزله.

و چه بسا که دو نفر دارای تمام این اختلاف بوده اند.

یکی از موجبات پیدایش تعصب وطن آن بود که مردم حجاز بحرین مکه و مدینه افتخار داشتند، و علی از مدینه بود و مسلمانان خواه ناخواه بمکه و مدینه احترام می گذاشتند، امویان با آنکه مخالف علی بودند چاره ای جز احترام حرین و رعایت حال اهالی آن نداشتند و در واقع مکه و مدینه سنگ پیش پای نی میه شده بود، بخصوص که عبدالله بن زبیر مدعی سرسخت آنان در کعبه پناهنده شد، و بنی امیه و یاران آنها را از حجاز راند، بنی امیه هم که این را دیدند کعبه را با منجنیق کوبیدند و بفکر افتادند که منبریقم بر راز مدینه بشام ببرند و رشته دین و سیاست را در دست بگیرند و شاید حجاج بهمان نظر در شهر واسط قبة الخضراء (گنبدسبز) را بنا کرد، همانطور که منصور عباسی برای کوچک ساختن مقام کعبه در بغداد قبة الخضراء ساخت و منظور هر دو ی آنان این بود که مردم را از حجاز برگردانند و علویان را از میان ببرند. ولی چنانکه ملاحظه میشود از این اقدام خودسودی نبردند.

دسته بندیهای سیاسی در زمان بنی امیه (سیاست معاویه)

از چیزهایی که بنی امیه برای پیشرفت کار خود (رسیدن بمقام خلافت) لازم داشتند، یکی خریداری مردان بزرگ و دیگر دسته بندیهای سیاسی بود، معاویه چنانکه

دیدیم هوش و کاردانی سه مرد بزرگ - عمرو عاص - زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه را با جاه و مقام و پول خریداری کرد. پس از معاویه سایر خلفای بنی امیه نیز از سیاست معاویه پیروی کردند و با خریدن رجال سیاسی و دسته بندی بر مدعیان خویش (فرزندان دختر پیغمبر) فائق آمدند، اما باید دانست که مردی بهوش و زیرکی و کاردانی معاویه در میان بنی امیه پدید نیامد. این کاردانی وزیر کی در اداره امور مملکتی همان چیزی است که امروز سیاست تعبیر میشود، هر گاه وضع آنروز معاویه و پیشرفتهای او را با وضع و پیشرفت بزرگترین مردان سیاسی امروز مقایسه کنیم خواهیم دید که معاویه از اغلب رجال سیاسی دنیای متمدن جلوتر بوده است زیرا:

۱- معاویه با گراه اسلام آورد.

۲- معاویه طایق بود یعنی از کسانی بود که پیغمبر آنها را مثل زر خرید آزاد فرمود.

۳- مدعیان معاویه، عموی پیغمبر، پسر عموهای پیغمبر، فرزندان دختر پیغمبر بودند.

۴- مسلمانان معتقد بودند که معاویه حق خلافت ندارد.

با تمام این مراتب معاویه بدون خونریزی زیاد مخالفان را مغلوب ساخته خودش خلیفه شد و خلافت را در خاندان خود اراثی کرد و مؤثرترین عامل پیشرفت معاویه هوش سیاسی، گذشت و وسعت صدر و بذل و بخشش وی بود.

معاویه بقدری وسعت صدر و اغماض داشت که افراد اهل بیت (خاندان پیغمبر) حضورا بوی بدمیگفتند، او بجای اینکه از آنان انتقام بکشد بآنها پول و مالک و مال می بخشید، چه بسا که مردی از اهل بیت نزد معاویه میآمد و در حضور بزرگان قوم از علی تمجید میکرد و از معاویه بدمیگفت و همینکه سخنش پایان میافت معاویه اموال بسیاری باومی بخشید و طبعاً آن شخص از علی برگشته جزء هواخواهان معاویه میشد. میگویند:

عقیل برادر علی در زمان حیات علی نزد معاویه آمد، معاویه از دیدن عقیل خشنود گشت و او را خیر مقدم گفت که برادرش را رها کرده نزد معاویه آمده است. سپس از عقیل پرسید: علی را چگونه وا گذاردی، عقیل پاسخ داد او را بوضعی وا گذاردم که خدا و رسول از آن خشنود بودند و ترا بوضعی که میبینم که خدا و رسول از آن بیزارند معاویه گفت اگر مهمان ما نبودی پاسخ در دنیا کی بتو میگفتم، اما چون بر ما وارد شده‌ای جوابت را نمیدهم. سپس معاویه از ترس اینکه کار بجای نازک بکشد، و عقیل چیزهای بدتری بگوید از جابر خواست و دستور داد از عقیل پذیرائی کنند و اموال زیادی بوی تقدیم دارند، فردای آن روز معاویه جلوس کرده دنبال عقیل فرستاد و دوباره همان پرسش را تکرار کرد که برادرت علی را چگونه وا گذاردی؟ عقیل که از مهر بانیه‌های معاویه دلگرم شده بود در پاسخ گفت ای معاویه علی برای خودش خوب است و تو برای من بهتر از علی هستی!

داستان مباحثه و رفتار معاویه با صعصعة بن صوحان العبیدی و غیره که از مریدان و پیروان علی بودند همگی از بردباری و چشم پوشی و سیاست مدارانی وی حکایت دارد. معاویه اگر از بردباری و چشم پوشی سودی نمیدید، بیدل و بخشش و خدعه و حيله مردم را فریب میداد و چه بسا که اشخاص باشور و خشم برای ستیزه جویی نزد معاویه میآمدند و معاویه آنان را فریب داده و خود را بنادانی میزد و آنها را رام میساخت. میگویند پیش از اینکه عبدالله بن زبیر برای خلافت قیام کند از بیداد عبدالرحمن بن ام‌الحکم گریخته نزد معاویه آمد و بوی شکایت و تعرض کرد که عبدالرحمن خانه مرا در کوفه آتش زده است، معاویه از وی پرسید قیمت خانه‌ات چقدر است؟ عبدالله گفت:

صد هزار درهم میارزید، معاویه گفت گواهی هم داری؟ عبدالله پیر مردی از دوستان خود را بگواهی آورد، معاویه دستور داد صد هزار درهم بابت بهای خانه عبدالله بپردازند. همینکه عبدالله پولها را گرفته با گواه خود از مجلس بیرون رفت معاویه به همنشینان خود گفت: بنظر شما کدام از این دو پیر مرد دروغگو تر بودند؟ بخدا من بخوبی می دانم که سرای عبدالله يك كلبه پوشالی بیش نبود ولی چه باید کرد آنها دروغ میگویند

ما هم بنا بر مصلحت دروغ می‌شنویم. آنها بگمان خود ما را فریب می‌دهند، ما هم بنا به مصلحت فریب می‌خوریم - و همین اقدامات عاقلانه عبدالله زبیر و دیگران را از قیام بر



محمد بن زکریای دازی پزشک نامی ایران و اسلام

ضد معاویه باز می‌داشت.

این بذل و بخشش ها و بردباریهای معاویه کجا ! آن سخت گیریها و دفتیهای علی کجا ! معاویه دشمنان سرسخت خویش را با این خوش رفتاریها رام میساخت و علی با آن سختگیریها و موشکافیها کسان و نزدیکان خود را دشمن میساخت چنانکه گفته شد پسر عمویش عبدالله بن عباس در نتیجهٔ يك گزارش بی اساس از وی دست کشید ، اما معاویه شهرها و مملکتها را یکجا به پیروان خود واگذار میکرد . اگر کسی از آنان نزد معاویه میآمد همه جور با آنان محبت و احترام میکرد چنانکه موقع آمدن معاویه بن خدیج بدمشق دستور داد سر راه وی آذین بندی کنند .

معاویه بیش از هر کس از رؤسای قبایل و سران احزاب سیاسی و اشراف قریش رعایت میکرد و بدگویی ها و ناسزاهای آنان را تحمل مینمود مثلاً حنف بن قیس تمیمی از بزرگان تابعین و متنفذین قوم باعلی همراه بود و علی را در واقعهٔ صفین همراهی کرد و اتفاقاً پس از قتل علی و پیروزی معاویه نزد معاویه آمد . معاویه گفت بخدا سو گند هر گاه که بیاد روز صفین میافتم سوزنی بقلبم فرو میرود و هیچگاه آنرا فراموش نمیکنم . حنف که اینرا شنید بمعاویه گفت : بخدا سو گند ای معاویه دلهای ما که پر از دشمنی تو است هنوز در سینه ما جا دارد و شمشیرهایی که با تو جنگیده ایم هنوز در دست ما است اگر تو یک گام بسوی جنگ بروی ، ما فرسنگها بطرف جنگ میشتایم ، اگر تو پیاده بمیدان روآوری ما دو اسبه بآن جامی تا زیم . سپس حنف برخاست و از مجلس رفت و معاویه با کمال بردباری همه آن ناسزاهارا شنیده لب تر نکرد . اتفاقاً خواهر معاویه از پشت پرده این سخنان را میشنید و همینکه معاویه را تنها دید بوی گفت : ای امیر مؤمنان این که بود که ترا چنان تهدید میکرد ؟ معاویه گفت : این همان کسی است که اگر بخشم در آید صد هزار نفر از مردم تمیم برای او خشمناک میشوند و خودشان هم نمیدانند چرا بخشم آمده اند .

همینکه معاویه نمیتوانست حریف را با زر و زور رام سازد با مکر و حيله او را از پای درمی آورد و مسمومش میکرد . عبدالرحمن بن خالد بن ولید از مخالفان معاویه بود و چون در بلاد روم اموال بسیاری داشت پول و مال معاویه اعتنا نمیکرد و مردم شام بواسطهٔ رشادت های پدر عبدالرحمن (خالد بن ولید) که از سرداران نامی اسلام بود بوی احترام میگذاشتند و خودش هم همه نوع لیاقت داشت و معاویه هیچ نوع نمیتوانست او را رام

کند، لذا ابن اثال پزشک را خواسته بوی گفت اگر تو عبدالرحمن را زهر بدهی مادام العمر ترا از پرداخت مالیات معاف میدارم، بعلاوه مادام العمر مالیات شهر حمص را بتومی بخشم، ابن اثال شربت زهر آلودی تهیه کرده بوسیله غلامان بعبدالرحمن نوشانید و او را از پادر آورد و معاویه را راحت ساخت و همینقسم معاویه مالک اشتر را مسموم کرد مالک اشتر نخعی از سرداران بزرگ علی بود در جنگ صفین با علی همراهی کرد و همینکه اوضاع مصر در اثر اسباب چینی های معاویه بر هم خورد علی مالک اشتر را بفرمانروائی مصر تعیین کرد معاویه که اینرادانست سخت بر آشفت و دانست که اگر پای مالک بمصر برسد آنکشور بتصرف علی درمیآید، لذا کسانی نزد تحصیلدار مالیات قلم فرستاد و بوی گفت که مالک از اینجا میگذرد و اگر تو او را زهر بدهی تا من زنده ام و تو زنده ای از تو مالیات نمیخواهم و آنچه برداشت میکنی از خودت باشد. مأمور مالیه (تحصیلدار) قلم سر راه مالک آمده او را بمنزل خود فرود آورد و خوراکی برای او تهیه کرد و پس از صرف غذا شربت مسمومی باعسل باو نوشانید و مالک همانجا در گذشت معاویه مرتب بمردم شام میگفت که علی مالک را بمصر فرستاده است شما دعا کنید که مالک بمصر نرسد و شامیان همچنان میکردند و همینکه خبر مرگ مالک بمعاویه رسید بشامیان گفت آسوده باشید، دعای شما مستجاب شد. علی دودست داشت، یکی عمار یاسر که در جنگ صفین آنرا بریدم و دیگر مالک اشتر که در راه مصر قطع شد، و همینکه عمر و عاص از این دسیسه خبردار گشت بکسان خود گفت آری خداوند سپاهبانی دارد که از عسل هستند.

معاویه و همراهانش برای پیشرفت مقاصد خود از هیچ جنایتی

عمر بن عاص

دریغ نداشتند، اما علی و همراهانش هیچگاه از راه راست

و دفاع از حق و شرافت تخطی و تجاوز نمیکردند و همین حقیقت طلبی و حق جوئی علی

و یارانش موجب پیشرفت کارهای معاویه شد (۱) مثلاً در جنگ صفین پیشرفت علی

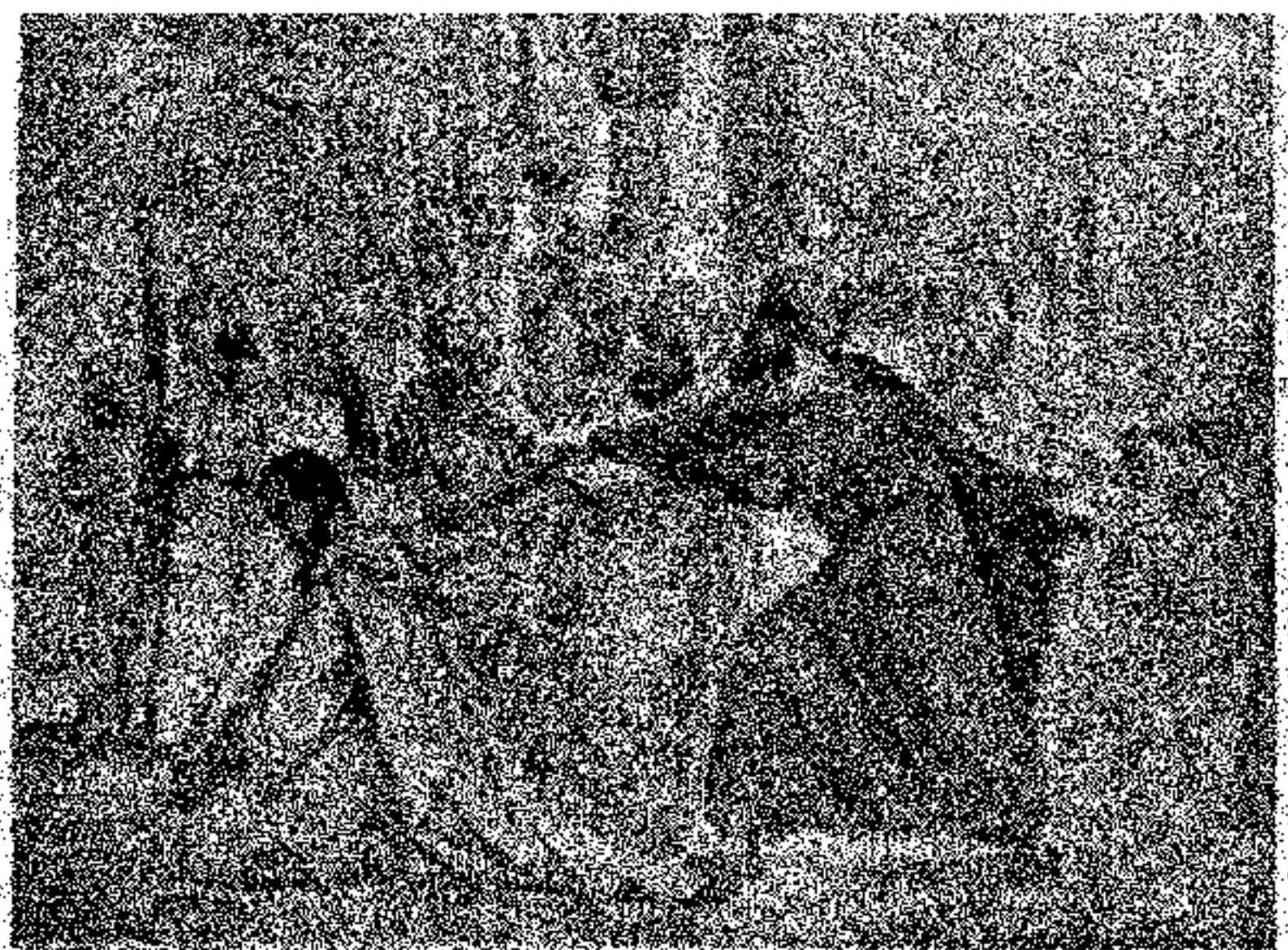
۱- مقایسه مولای متقیان و شاه مردان حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام با معاویه عیناً مقایسه روشنی و تاریکی و مظهر بزدان و اهریمن است و اگر حضرت مولی ارواح العالمین له الفداء، بحسب ظاهر مغلوب معاویه شدند در مقابل، فضیلت - تقوی - عدالت را در جهان اسلام مستقر فرمودند چه اگر امیر المؤمنین کارهای معاویه را امضاء میفرمود هیچ مسلمانی بفضیلت و تقوی و عدالت و صفات حسنه دیگر در نمیآورد و تصور میکرد که تمام این مکارم اخلاقی و فضایل انسانی بی اساس است و بنای دین و مذهب بر ظلم و شرارت و خیانت است. پس باید اذعان داشت که بعد از پیغمبر اکرم علی علیه السلام بگانه پرچمدار عالم اخلاق و فضایل بوده است. از علی آموز اخلاص عمل دان میری شیر حق را از دغل، مترجم

حتمی بود و در آن صورت معاویه و دسته بندیها و حيله بازیهای او بکلی از میان می‌رفت و چیزی که مانع این پیشرفت شد، خدعه و مکر عمر و عاص بود چه پس از آن که معاویه ناتوانی خود را در میدان صفین احساس کرد به عمر و عاص که همراه وی بود رو آورده گفت ما هلاک شدیم، زود باش از انبان مکر و فریب خود چیزی در آور تا فرمانروائی مصر برایت مسلم گردد. عمر و عاص گفت قرآن‌ها را بسر نیزه کنید و بگوئید ای یاران علی، کتاب خدا میان ما و شما حکم باشد اگر ما مسلمانان یکدیگر را از یاد آوریم مرزهای شام و عراق را کی حمایت میکند، و کی باروم و ترک و سایر کافران می‌جنگد؟ یاران علی فریب خورده دست از جنگ برداشتند و موضوع حکمیت بمیان آمد و عمر و عاص مکر خود را کامل کرده علی را خلع نمود و معاویه را بجای وی منصوب ساخت و همچنین اگر حيله بازی عمر و عاص نبود در همان میدان صفین عمر و عاص کشته میشد و شرح حيله بازی او مرتفع میگشت چه موقعی که عمر و عاص برای جنگجویی بمیدان آمد علی شخصاً بمقابله او شتافت. عمر و عاص که علی را شناخت و شمشیر برهنه او را دید مرگ خود را حتمی دانست و برای رهایی از مرگ تدبیری بنظرش رسید! عورت خود را گشوده و فریاد بر آورد که مرا بزور بمیدان فرستادند، من مرد جنگ نیستم علی که این ناتوانی و هرزگی او را دید از روی شرافت و عزت نفس چشم از وی پوشیده فرمود ای رسوا! وای بر تو. گرچه عمر و عاص با این حيله بازی جان در برد اما کار زشت وی میان عربها مثل شد که می‌گفتند:

ترجمه شعر

«زندگی با خواری سودی ندارد، همانطور که عمر و چند روز زندگی خود را با خواری بدست آورد.» در دوره طلائى اسلام علی و یارانش نمونه کاملی از صفات پسندیده مسلمانى بودند و بر عکس معاویه و همراهانش درست نقطه مقابل محسوب میشدند. شخص علی مظهر کامل صفات حسنه و خصال پسندیده بود و بر

تمام یاران پیغمبر از آنجهت فزونی داشت. و اگر مختصر سهل انگاری و چشم پوشی از لغزش های دیگران بکار میبرد حتماً از آن گرفتار بهارهایی مییافت ولی علی ذره ای از سختگیری و اجرای احکام اسلام خودداری نداشت و از آنرو قریش میگفتند پسر ابوطالب مرد شجاعی است اما تدبیر جنگی ندارد. معاویه با سیاستمداری خلافت را از علی گرفت و در خاندان خود برقرار ساخت. پس از وی پسرش یزید و پس از او مروان خلیفه شد. با این همه معاویه نتوانست مدعیان خلافت را یکجا از میان بردارد چون پیشتر آنان



ابن رشد فیلسوف بزرگ اسلام را از مسجد میرانند

فرزندان علی بودند، فقط با یول و بردباری آنها دارام میساخت، آنها هم در برابر سیاستمداری و ابهت معاویه تسلیم میشدند و امید داشتند پس از مرگ معاویه بخلافت برسند و همینکه داستان ولیعهدی یزید را شنیدند در حجاز و عراق و جاهای دیگر قیام کردند و هر يك از این مدعیان، خلافت را برای خود میخواستند بقسمی که در سال ۶۸ هجری چهار پرچم مخالف یکدیگر در عرفات برپا بود. یکی از آن امویان و دیگر

بنام محمد بن حنفیه پیشوای علویان و سومی از عبدالله بن زبیر و چهارم برای همراهی با حروری که از خوارج بود. پس از آن مدعیان دیگر هم نیز افزوده شدند ولی فقط امویان موفق گشتند، زیرا اولاً برای عربها تعصب میکشیدند و ثانیاً دسته بندی میداشتند و اینك عوامل پیشرفت بنی امیه را (علاوه بر هوش معاویه و ضعف رأی علی «۱») بکایك شرح میدهیم.

بذل و بخشش امویان (دستبرد به بیت المال)

بذل و بخشش امویان بزرگترین عامل پیشرفت آنها و شکست دشمنان آنها بود در فصل مربوط بادیوان (دفتر) دوره عمر گفتیم که آنروز همه مسلمانان سپاهی بودند و هر کدام با رعایت دوری و نزدیکی با پیغمبر و حق تقدم در اسلام ماهانه و سالانه حقوق میگرفتند حتی زنان و فرزندان آنان نیز مقرری داشتند و محل این پرداختها غنیمتهای جنگی بود و دسته‌های دیگر از مسلمانان که جنگ کردن نمیتوانستند از درآمد زکوة زندگی می کردند و هر کدام از این دو درآمد (غنیمت و زکوة) دفترهای جداگانه‌ای داشتند طبعاً هر کس بیت المال را در دست داشت زمام امور مسلمانان در دست او بود و خواه و ناخواه مردم دور او جمع میشدند تا استفاده بیشتری ببرند و همین که بیت المال بچنگ مرد هوشیاری مانند معاویه افتاد، بخوبی وظیفه خود را میدانست که چگونه با پول مردم را بدام بیندازد و به کی، چچی بدهد. معاویه مقرری مردم را بنا به صلاحیت خودش کم و زیاد میکرد و هر جا که سودی میدید پول بیشتری میریخت و چون بیش از همه از اهل بیت بیم داشت بآنان زیادتر میداد. مثلاً بموجب دستور عمر مقرری حسن و حسین سالی پنج هزار درهم بود و معاویه آنرا به يك میلیون درهم یعنی دو بیست برابر ترقی داد و چون از عبدالله بن عباس پسر عموی پیغمبر و همه داشت بوی نیز سالی يك میلیون درهم حقوق میداد. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و سایر بزرگزادگان مدینه بهمین نسبت حقوقهای گزاف میگرفتند. معاویه با این حسن تدبیر از دو راه استفاده میبرد یکی اینکه سران قوم را بخوشگذرانی و زندگانی راحت معتاد میکرد و آنرا از مبارزه

۱ - بالمعجب که جرجی زیدان سخت گیری حضرت مولی را در پیروی از حق و حقیقت ضعف ری میخواند او بناریکی علی را دیده است.
 زین سبب غیری بر او بگریزیده است. مترجم

و مخالفت بازمیداشت، دیگر اینکه بافرستادن این مبالغ هنگفت از مردم مدینه نیز دلجوئی میکرد، چون همه این پولها در مدینه خرج میشد و مردم مدینه بطور غیر مستقیم از معاویه خشنود بودند.

بزرگ زادگان مدینه بخصوص عبدالله بن جعفر پسر عموی امام حسن و امام حسین همه این پولها را میان آوازه خوانها و شاعران و غیره بذل و بخشش میکردند. عبدالله بن جعفر نه تنها از مقرری عادی بهره میبرد بلکه هر چند گاه یکبار نزد معاویه (بدمشق) میرفت و از او پولهایی میگرفت و میان مردم مدینه بخش میکرد. معاویه هم که این را میدانست بیشتر بجعفر پول میداد تا مردم مدینه سود زیادتری ببرند. میگویند عبدالله پس از مرگ معاویه نزد یزید آمد، یزید از او پرسید مقرری تو چند است؟ عبدالله گفت یک میلیون درهم، یزید گفت از امر و زد و دو میلیون درهم بتو میدهم. عبدالله گفت پدر و مادرم فدای تو پیش از تو بهیچکس اینرا نگفته بودم. یزید گفت مجدد آن را دو برابر کردم و همینکه به یزید گفتند چرا یک نفر چهار میلیون درهم مقرری دادی یزید گفت دست عبدالله دست عاریه است. این پول را به مردم مدینه می دهم چون او مقرری خود را میان مردم مدینه تقسیم میکند.

معاویه با پول قبیله های دور را با خود نزدیک می ساخت، از آن جمله بقبایل یمن پولهای فراوان میداد، زیرا از نیرومندی آنان بیم داشت برعکس به قبیله قیس که بوی نزدیک بودند اهمیت نمیداد چون قبیله قیس نیرومند نبود و همینکه مسکین دارمی از قبیله قیس نزد معاویه آمده کمک و مقرری درخواست کرد معاویه او را نومید بر گردانید، مسکین اشعاری در این باره گفته از معاویه شکوه کرد. معاویه بشعرهای او اعتنائی نکرد و چیزی باو نداد چون از مسکین دارمی قیسی و قبیله قیس یمنی نداشت.

ترجمه اشعار مسکین :

«ای معاویه برادر و نزدیکان خود را دریاب، آنها اسلحه تو هستند، بی اسلحه بجنگ نرو، ما عموزادگان تو هستیم، ما برای تو مانند بال عقاب میباشیم، از بال بی نیاز مشو.» همین طرفداری معاویه از قبایل یمن سبب شد که طوایف قیس و عدنان ناتوان گشتند و اعراب یمن جلو آمدند تا جائی که بمعاویه گفتند یمنی ها میگویند بزودی تمام

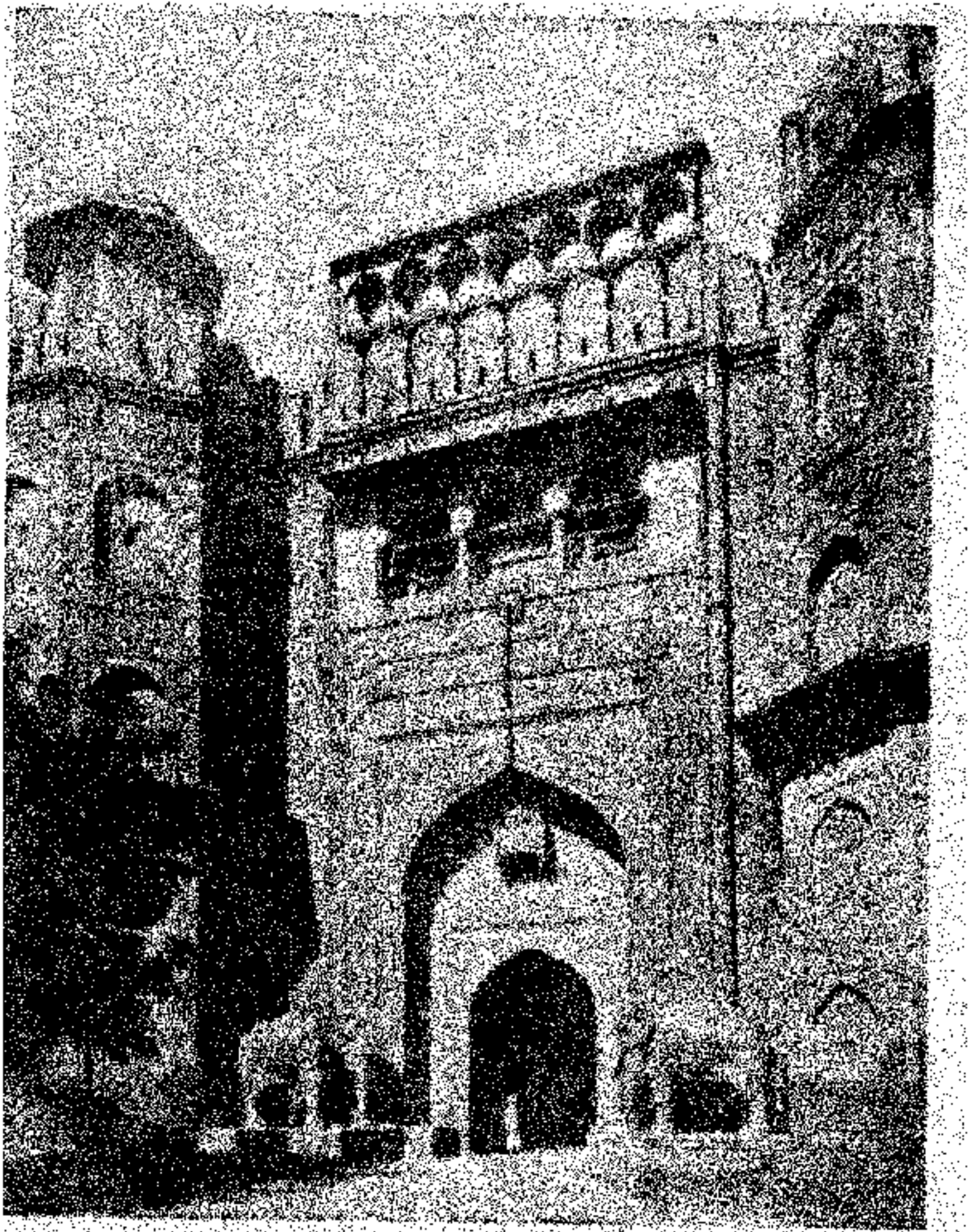
اعراب مضر را از شام بیرون می‌کنیم و یک عرب تزاری در آن سرزمین نمی‌گذاریم. معاویه از شنیدن این خبر بهراس افتاد و برای چهار هزار نفر از اعراب قیس و عدنان از آن جمله مسکین داری مقرر تعیین کرد و بمسکین پیام داد که هر جا می‌خواهی اقامت کنی مقرر تو مرتب خواهد رسید. سیاست معاویه از آن پس چنان شد که اعراب یمن را بجنگ‌های دریایی و اعراب قیس را بجنگ‌های صحرائی بفرستد و باتدبیر و حزم از هر دو طایفه استفاده ببرد. معاویه بکسانی که در جنگ‌ها با او کمک کرده بودند مساعدت‌های شایان می‌کرد مخصوصاً سپاهیان صفین را بهتر از دیگران مینواخت مانند عمر که از سپاهیان قادیسیه طرفداری بسیار مینمود، سایر خاندان بنی‌امیه نیز همین روش را داشتند و حتی بشاعران نیز ماهانه میدادند تا زبان آنانرا ببرند و یا اینکه آنها را بمدیحه‌سرایی وادارند. مردم پرهیزکار از این روش درخشم بودند، زیرا بیت‌المال را از آن مسلمانان میدانستند و این نوع تصرفات را غیر مشروع میخواندند عمر بن عبدالعزیز که خلیفه دینداری بود ماهانه شاعران را قطع کرد و پس از مرگ او دوباره مقرر شد آنها برقرار شد، هر کس روبه بنی‌امیه می‌آورد دست خالی بر نمیگشت گرچه عرب بیابان گرد بود، از آنرو عربهای چادر نشین شترهای خود را فروخته بدمشق می‌آمدند تا از بنی‌امیه ماهانه بگیرند. اما مردمانی که عفت‌نفس داشتند و بنی‌امیه را برباطل میدیدند هیچگاه بآنان اعتناء نداشتند.

میگویند انیسه زن صهای اشجعی از عربهای چادر نشین بود، بشوهرش اصرار ورزید شترش را بفروشد و بشهر برود و از بنی‌امیه ماهانه بگیرد صها شتر خود را برداشته تا نزدیک مدینه آمد و در آنجا بجوی آبی رسیده از شتر پائین آمده او را نزدیک آب برد که آب بیاشامد ناگهان شتر ماده‌ای از آن طرف پدید آمد، و شتر صها دنبال شتر ماده رفت صها که این را دید گفت عجب که شتر هم از شهر بیزار است و در وطن خود باز می‌گردد و اشعاری در مذمت شهر نشینان و مدح صحرا گردان سرود.

ترجمه اشعار :

« انیسه بمن گفت از بیابان بشهر برو و سرای نیکو نهیہ نما و مانند مردمان زرنک مقرر برای خودت درست کن ، من هم رفتم ولی ناگهان بفکر قوم و قبیلہ ام

اقتادم که چگونه از من دفاع میکنند و یار و یاور من هستند لذا از رفتن بشهر منصرف شدم و بانیه گفتم شهر جای خوبی نیست همینجا دریا بان میمانم و با شتران و حیوانات



دروازه و قلعه دهلی

وحشی خو میگیرم و با عموزادگان دلیر خود زندگی میکنم که از ما حمایت میکنند و دشمن را از ما میرانند.

بنی امیه پیش از هرجا بمدینه توجه داشتند چون می دانستند در آنجا پیروان علی زیاد هستند. انصار و بزرگان قریش همه با علی همراه بودند و در مدینه اقامت داشتند. حاکم مدینه به دستور خلفای اموی مبالغ زیادی بزرگان قریش وام می داد و از آنها سند میگرفت و آنان را بدام میانداخت و هر گاه که از وام داران خلافتی می دید وام را مطالبه می کرد. این اسناد تا زمان هرون در دست مأمورین دولت بود و بنا به اشاره عبدالله بن مصعب هرون آن اسناد را باطل کرد.

هر کس با بنی امیه مخالفت میکرد فوری حقوقش قطع میشد و چه بسا که حقوق مردم يك يادوشهر را برای شورش یکی از اهالی آنجا قطع میکردند. مثلاً موقعی که زید بن علی بن الحسین بر ضد امویان قیام کرد، بنی امیه حقوق مردم مکه و مدینه را قطع کردند.

همینقسم ولید حقوق آل حزم را برید، زیرا قاتلان عثمان از خانه های آل حزم بخانه عثمان در آمدند و او را کشتند. علاوه بر قطع حقوق املاک و اموال آنان نیز مصادره گشت و تا زمان منصور عباسی چنان بود و در آن زمان گشایش در کار آنان پدید آمد بسیاری از انصار فقط برای همدردی با اهل بیت بدون حقوق میماندند. بنی امیه در اینگونه موارد بخودشان نیز ترحم نداشتند و هنگامی که میان خالد بن زید بن معاویه با عبدالملک بن مروان بر سر اختلاف اختلاف در گرفت، عبدالملک پس از پیرو شدن، تمام مقرری آل ابوسفیان (خاندان معاویه) را قطع کرد.

بنابر این مردم با آنکه آنانرا ستمگر و برباطل میدانستند برای اداره امور زندگی با بنی امیه میساختند و گاه هم این مطالب را میان خود بازگو میکردند مثلاً موقعی که معاویه پسرش یزید را بولیعهدی برگزید او را در کاخ «قبة الحمراء» نشانید و مردم را برای بیعت دعوت کرد. دسته دسته همه میآمدند و به یزید و معاویه مبارکباد میگفتند. در آن میان مردی آمده به یزید و معاویه سلام کرد و بمعاویه گفت اگر یزید را ولیعهد نمیکردی کار مسلمانان برهم میخورد. اتفاقاً احنف بن قیس تمیمی نیز آنجا حاضر بود. معاویه باحنف گفت ای ابا بجر تو چرا چنین نمیگویی؟ احنف گفت اگر راست بگویم از تو میترسم و اگر دروغ بگویم از خدا میترسم. معاویه گفت همین راهم قبول

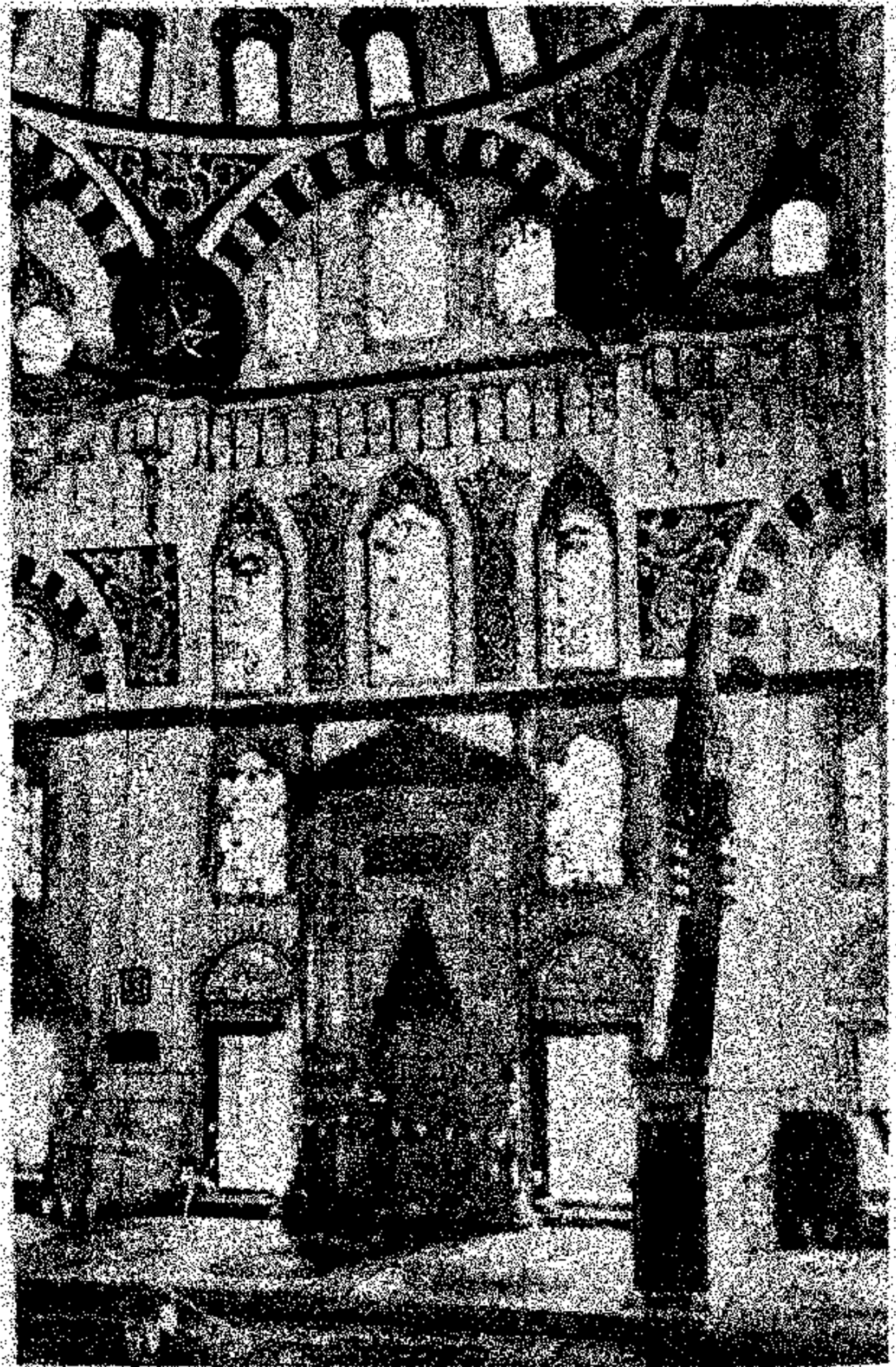
دارم و دستورات مبالغی باحنف پردازند. سپس آن مرد و احنف از پیش معاویه در آمدند، مردك باحنف گفت ای ابابحر من یقین دارم بدترین مردان روی زمین همین پدر و پسر (معاویه و یزید) میباشند ولی چه کنم که پول در دست اینهاست و تا از آن سخنان نشنوند پول نمیدهند.*

دقت علی و خست عبدالله بن زبیر

چون اهل بیت و عبدالله بن زبیر از نظر تقوی و پاخست پول زیادی ب مردم نمیدادند طبعاً مردم آنها را رها کرده برای پول دنبال بنی امیه میرفتند، چنانکه آن ایام بخل اهل بیت و عبدالله بن زبیر درهمه جا شهرت یافته بود و همین امساک باعث شکست آنها شد. مثلاً مصقلة بن هیره شیبانی از طرف علی فرماندار اردشیر خوره (۱) بود و در همان موقع یکی از پیروان علی در آن نواحی پانصد اسیر گرفت اما مصقلة از نظر شفقت نسبت با سیران آنها را به پانصد هزار درهم از آن شخص خرید و آزاد کرد علی پانصد هزار درهم را از او مطالبه نمود، مصقلة نصف آن پول را داد و بقیه را طمع کرد. مصقلة گفت: بخدا اگر بجای علی پسر دهند (معاویه) بود از من مطالبه نمیکرد و اگر پسر عثمان بود همه را بمن می بخشید. مصقلة همینکه از گذشت علی نومید شد شبانه نزد معاویه گریخت.

عبدالله بن زبیر بی اندازه بخیل بود و همین بخل کار او را خراب کرد. مثلاً موقعیکه مصعب برادر عبدالله مختار بن ابوعبیده ثقفی را در عراق کشت و با کمک بزرگان عراق سراسر آن کشور را برای عبدالله مسخر کرد آنان (بزرگان عراق) را بمکه پیش برادرش (که در آن شهر پناهنده بود) آورد و بوی یاد آورد شد پولی بآنان بدهد، عبدالله گفت این بندگان عراقی را برای پول آوردی محال است پول خدرا را تفریط کنم. بزرگان عراقی از این حرف نومید شده با عبدالملک بن مروان ساختند و کار عبدالله و مصعب را یکسره نمودند.

علویان در بدل و بخشش امساک داشتند و جز در مواردی که بحق میدانستند چیزی بکسی نمیدادند. برعکس بنی امیه که نه تنها بیاران خود کمات میکردند بلکه به یکایک فرزندان آنان نیز ماهانه میدادند، مثلاً عامر شعبی که مردی عادی بود نزد



ت - استانبول : مسجد شاهرزاده

عبدالملك آمد و برای او داستانی گفت عبدالملك از آن داستان خوشش آمده بخود آمد و دوهزار دینار داد و به هر يك از بیست فرزند و خانواده او دوهزار دینار بخشید. بنی امیه و عمال آنان برای شاعران ماهانه قرار میگذارند و هر گاه که شعری در مدح آنها میگفتند علاوه بر ماهانه صلّه‌های هنگفتی بآنان می‌دادند در صورتی که خلفای پرهیزکار از بیت‌المال چیزی بشاعران نمیدادند و اگر مجبور میشدند از مال خودشان (مانند عمر بن عبدالعزیز) مختصر صلّه‌ای می‌بخشیدند.

خلفای نادرست بر عکس هر چه میخواستند بشاعران میدادند و اگر شعری دشمنان آنها را میستود حقوق او را میبردند. قیس الرقیات از شاعرانی بود که هم عبدالملك و هم مصعب بن زبیر را مدح میکرد ولی چون مدح مصعب را مفصلتر از مدح عبدالملك سروده بود عبدالملك مقرری او را برید، اما عمر بن خطاب حتی بقاریان قرآن میگفت بروید از یکجائی زندگی خود را تأمین کنید و از قرآن خوانی روزی نخورید چه که این نوع ارتزاق تحمیل بر مردم میباشد و بدیهی است که چنین خلیفه‌ای بولی بشاعر نمیدهد.

دسته‌بندی و خریداری افکار و عقاید بنی‌امیه را و ادار ساخت
بنی‌امیه بهر وسیله‌ای
که ممکن بود پول
تهیه میکردند
 که کلیه قوانین و مقررات اسلامی را زیر پا گزارده و بانواع
 وسایل پول بدست آورند و بمردم بدهند. مطابق قوانین اسلام

اموال بیت‌المال متعلق بمسلمانان است و خلیفه یا عامل او امانت‌دار مسلمانان میباشد و جز در راه منافع عمومی نباید پولی مصرف کند و فقط حقوقی از بیت‌المال برای خودش برداشت میکند که آن را نیز مسلمانان تعیین میکنند و چنانکه دیدیم پس از مرگ ابوبکر فقط يك دینار از بیت‌المال نزد وی باقی بود، عمر هم حقوق معین خود را میگرفت و اگر محتاج به پول میشد از بیت‌المال وام میگرفت و همینکه گشایش در کارش پیدا میشد و غنیمتی از جایی میرسید وام خود را از بابت سهم خود میپرداخت. نظر عمر این بود که پولی در خزانه نماند (در جلد دوم گفتیم که این نظر عمر نظر عجیبی بوده است).

عمر مسلمانان را از اشتغال بزراعت و ملك داری منع کرد، در عوض مخارج

مسلمانان و خانواده آنها را مرتب می پرداخت . عمر با اجرای این فکر تمام مسلمانان را بحال خیردار (تحت السلاح) نگاه میداشت و هزینه آنان را از مالیات و جزیه و زکوة ممالک فتح شده تأمین میکرد. جمع آوری و تقسیم این درآمدها تابع مقررات و قواعد مخصوصی بود که شرع اسلام آن را تعیین کرده بود .

مأمورین بنی امیه بنی امیه که برای فریفتن رجال و خشنودی طرفداران خویش و ساختن شهرها پول احتیاج داشتند غالب احکام اسلام را

زیر پا میگذازدند و مأمورینی بکار میگماشتند که مانند خودشان بدین و احکام دین اهمیت ندهند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی بهر وسیله ای متشبث شوند . زیاد بن ابیه والی معاویه و عبیدالله پسر زیاد والی یزید و حجاج والی عبدالملک ابن مروان و خالد قسری والی هشام بن عبدالملک و غیره از همان مأمورینی بودند که فقط بدرد بنی امیه میخوردند. خلیفه بوالی خود دستور میداد از هر جا و هر طور شده پول بفرست، والی هم از هر جا و هر طور بود پول زیادی بدمشق میفرستاد . معاویه بزیر دست خود پول داده بود تا میتوانی زر و سیم بفرست ، زیاد هم بمأمورین زیر دست خود دستور میداد بهیچکس هیچ نوع پول ندهند و هر چه جمع میشود برای خلیفه بفرستند. از طرف دیگر مأمورین همه قسم آزادی عمل داشتند و کسی بحساب آنان نمیرسید و قسمتی از درآمدها را برای خود برمیداشتند تا آنجا که در آمد یکی از عمال بنی امیه بسالی ده میلیون (درهم) رسید و ثروتش از صد میلیون زیادتر گشت و بقدری دستگاہ پیدا کردند که حقوق دولتی بهیچ جای آنها نمی رسید تا حدیکه امیه بن عبدالله بعبدالملک بن مروان نوشت که تمام در آمد خراسان کفاف مخارج آشپزخانه مرا نمی دهد خلفاء که از ثروتندی مأمورین خود آگاه می شدند دارائی آنها را مصادره می کردند و مأمورین دیگری بجای آنها می گماشتند و همین قسم، بیت المال بغارت میرفت .

عمال بنی امیه هر چه میخواستند از مردم میگرفتند، چه بعقیده آنان کشورهای فتح شده و هر چه در آنست ملک آنان میباشد و چنانکه قبلا گفتیم یکی از مأمورین بنی امیه میگفت عراق بوستان قریش است، هر چه بخواهیم از آن برمیداریم و هر چه بخواهیم وامیگذاریم. و همینکه فرماندار «اخنا» (از ولایات مصر) از عمر و عاص پرسید

هیزان جزیه مردم این شهرچی است؟ عمرو عاص گفت اگر این سرا را پراز طلا کنی پاسخ کافی برای این پرسش ندارم زیرا شما گنجینه ماهستید، اگر زیاد بخواهیم زیاد بر میداریم و اگر کم بخواهیم کمتر بر میداریم. عامل دیگری از آنان میگوید: صعید بوستان خلیفه است، هر چه بخواهد از آن برداشت میکند

اسلام و جزیه

نظر بجهات فوق مأمورین بنی امیه تامیتوانستند از مردم پول درمیآوردند. منبع این درآمدها جزیه و مالیات و زکوة و صدقه و دهیک بود و در آغاز اسلام در آمد جزیه از همه زیادتر میشد چون ذمیان بسیار بودند. مأمورین بنی امیه بزمیان سخت میگرفتند و آنها ناچار مسلمان میشدند ولی باز از شر مأمورین خلیفه رهائی نمییافتند زیرا بعقیده آنان این اسلام از روی اجبار بوده و از آنرو موجب معافیت از جزیه نمیشود. حجاج بن یوسف برای نخستین بار از تازه مسلمانها جزیه گرفت و سایرین نیز باو اقتداء کردند و در خراسان و ماوراءالنهر و افریقیه و غیره از تازه مسلمانان جزیه گرفتند آنها هم که وضع را چنان دیدند بدین پیشین خود باز گشتند، بخصوص مردم خراسان و ماوراءالنهر که تا اواخر حکومت بنی امیه بدین سابق خود باقی ماندند زیرا در هر صورت مجبور به پرداخت جزیه بودند. در سال ۱۱۰ شخصی بنام اشرس والی خراسان شد و کسی را بنام ابوالصیداء سمرقند فرستاد تا مردم آنجا را مجدد با اسلام دعوت کند و در صورت مسلمان شدن جزیه آنها را ساقط سازد. ابوالصیداء هم همانطور کرد و مردم سمرقند دسته دسته اسلام آوردند، اما فرماندار سمرقند شرحی بوالی خراسان نوشت که باین اقدام در آمد نقصان یافته است. والی بفرماندار خود پاسخ داد که چون ظاهراً اسلام اهل سمرقند برای ندادن جزیه بوده بنا بر این باید دقت شود هر کس ختنه کرده و نماز و روزه بجا آورده و سوره ای از قرآن دانسته از پرداخت جزیه معاف باشد و گرنه جزیه بدهد. مردم آنچه را که والی میخواست انجام دادند و بسا ختمان مسجدها دست زدند و طبعاً در آمد رو به نقصان گزارد، والی طمع کار که این را دانست بخشم آمده بفرماندار دستور داد هر کس پیش از مسلمان شدن جزیه میداده حالا هم باید بدهد. در نتیجه این حکم زور، اهالی سفد و بخارا شورش کردند، و یک عده هفت هزار نفری در اطراف سمرقند قیام نمودند و تا سال